

زینب (ع)

الگوی ایمان و استقامت

معاویه بامکر و دغلبازی و فریب، زمام حکومت را غاصبانه بدست گرفت و امام حسن «ع» را خانه نشین کرد.

زینب کبری همچنان مسائل مسلمین را با خردی مستحکم و اندیشه‌ای شگرف تحت نظر داشت و از هر حادثه‌ای درس استقامت فرا می‌گرفت. تا اینکه برادرش امام حسن «ع» نیز باتوطئه معاویه به شهادت رسید. این بار، حسین «ع» امامت مسلمین را به عهده گرفت و شیوه برادر رادنیال کرد تا آنگاه که معاویه به هلاکت رسید و پلیدترین چهره تاریخ (یزید) زمام امور مسلمین را بدست گرفت.

امام حسین «ع» بی درنگ برای جهاد در راه حق و مبارزه با ظلم، قیام کرد و گرچه در این قیام، یاران اندکی داشت ولی یاورانی چون خواهرش زینب با او بود که در تمام مراحل، لحظه‌ای از نصرت حسین «ع» دست برنداشت و پس از شهادت برادر، سنگین‌ترین مسئولیت را بدوش کشید که صد چندان بار از مسئولیت نگهداری و پرستاری زنان داغ‌دیده و کودکان یتیم سنگین‌تر و دشوارتر بود ولی زینب همچون کوهی استوار ایستاده و پایان گویایش راه برادر را ادامه داد.

زینب «ع» در کوفه

امام حسین «ع» امانت بزرگ پیگیری راهش را به زینب واگذار کرد و زینب بقدری خوب، کار خود را دنبال کرد که دنیا

قلم از نوشتن وزیان از گفتار بازمی‌ماند که چه نویسد و چه گوید درباره شخصیتی که جاودانه‌ترین قهرمانی را در تاریخ به ثبت رسانده است. کسی که در دامان برترین و والاترین زنان روزگار تربیت یافته و در تبار نبوت و ولایت، از سرچشمه علم و ایمان و فضیلت و عصمت سیراب شده است.

راستی فرهنگ انسانی با آن همه واژه‌ها و مرادفات توان آن را ندارد که زینب را بستاند. این قهرمان بانوئی که در سایه جد بزرگوارش نبی اکرم «ص» و پدر والا مقامش علی «ع» و در دامان مادر مهربانش فاطمه «س» و در کنار برادرانش دونور چشم پیامبر و سروران اهل بهشت، پرورش یافت و از این خاندان عظیم تمام فضائل و کمالات انسانی را به ارث برد؛ ایمان در قلب، استقامت در عمل، ژرفانی در بینش، پایداری در تلاش، استواری در گام، شجاعت در برابر دشمنان، خشوع در برابر الله، بردباری و صبر در برابر مشکلات توان فرساوو.

نخستین دوران زندگی

حضرت زینب در سال ششم هجری متولد شد و دروس اولیه زندگی را در آغوش مادرش حضرت زهرا «س» فرا گرفت. و همگام با پدر و مادر، محنت‌ها و مصیبت‌ها و رنج‌ها و ناگواریهای پس از پیامبر «ص» را با چشمش دید و تلخی آن را در ذائقه اش چشید و بادست مقدسش لمس کرد. و پس از شهادت مادر و پدر، نوبت به دوران بس تلخ و ناگواری دیگر رسید که

در برابر آن همه عظمت و پایداری چاره ای جز تعظیم ندارد.

هنگامی که کاروان اسیران، در آن جوهر را زلزم و خفقان به کوفه رسید، زنان و مردان و کودکان کوفه در دو طرف مسیر، صف کشیده و نظاره می کردند، برخی ناراحت و برخی بهت زده و گروهی از شدت ناثر اشک می ریختند، حضرت زینب نگاهی به مردم افکند و با اشاره خواست همه سکوت کنند، آنگاه با شجاعتی بی نظیر و علی وار به سخنرانی ایستاد:

«أَمَا بَعْدَ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! يَا أَهْلَ الْخَيْلِ وَالْبَعْدَى! أَيْكُونُ؟ فَلَارْقَابَ الدَّمْعَةَ وَلَا هَدَاةَ الرَّهَةَ! إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الْبَنِي نَفَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ انْكَانَا، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، الْأَسَاءَ مَا تَرْزُونَ... أَيْكُونُ وَنَسْتَحِبُّونَ؟ إِي وَاللَّهِ فَأَبْكُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا فَلَقَدْ ذَهَبَتْ بِعَارِهَا وَشَارِهَا بَعْدَ أَنْ قَتَلْتُمْ سَلِيلَ خَاتَمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدَنَ الرَّسَالَةِ وَمَذَارَ حُجَّتِكُمْ وَمَنَارَ مَحَجَّتِكُمْ وَسَيْدَ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ. لَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا عَرَفَاءَ شَوْهَاءَ!

«أَتَمَّحِبُّونَ لِمَا مَطَرْتُمْ دَمًا! الْأَسَاءَ مَا سَأَلْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ.»
«أَتَدْرُونَ أَيَّ كَيْدٍ قَرَرْتُمْ وَأَيَّ دَمٍ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ أَرَزْتُمْ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا تَكَادَ السَّمَاوَاتُ بِتَفْقُرِنَ مِنْهُ وَتَشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَذَا.»

هان، ای مردم کوفه! ای اهل نیرنگ و فریب! گریه می کنید؟! ای کاش هیچگاه اشک چشمهایتان تمام نشود و هیچگاه ناله هایتان خاموش نگردد. همانا مثل شما مثل زنی است که رشته خویش را پس از خوب بافتن، پاره نماید، شعله سوگند های خود را دست آویز فساد، در میان خویش قرار دادید؛ هان! آگاه باشید! چه بد است آن بارگشاهی که بر دوش گرفته اید.

آری! به خدا قسم بسیار گریه کنید و اندک بخندید، زیرا هم آفتاب ننگ و عارضه ننگ، ننگی که هیچگاه لکه آن از دامن خود نتوانید شست، و چطور می توانید این ننگ را بشوید که نواده خاتم پیامبران و معدن رسالت را کشتید در حالی که او بود مرجع رفع اختلافات و راهنمای زندگیتان و سرور و سالار جوانان اهل بهشت گناهی بس بزرگ و کاری بسیار شوم

مرتکب شده اید.

آیا تعجب می کنید اگر آسمان خون بیارد؟ آگاه باشید که چقدر بد و زشت بود آنچه نَفَسْتان به شما فرمود داد که هم خدا را بر شما خشمگین نمود و هم در عذاب، برای همیشه خواهید ماند.

پیام رسان خون حسین «ع»

سخنان دختر امیرالمؤمنین «ع» همچو صاعقه ای بر سر مردم کوفه فرود آمد. کسی باور می کرد یک زن با آن همه مصیبت ها و بلاها و رنج ها و ناراحتی ها بتواند اینچنین محکم، استوار و باشهامت و شجاعتی که تنها در پدرش سراغ دارند، خطبه بخواند و با چند جمله فصیح و بلیغ در و دیوار کوفه را به لرزه درآورد؟ این پیام رسان خون حسین «ع» است که باید بفرقتن چنین مسئولیت سترگی، گام در میدان مبارزه با طاغوت گذاشته و نه تنها بزند و دستگاه اورا رسوا می کند که تمام کناره نشینان و آسایش خواهان و نزوطلبان و خفتگان را نیز سخت ملامت و توبیخ می کند و شعل مبارزه را که می رفت با کشته شدن ابی عبدالله «ع» به خاموشی گرانید، دگر بار روشن و شعله ورتر می سازد و آنچه حسین «ع» می خواست بانثار خون خود به مردم بفهماند، خیلی سریع تر زینب به گوش مردم می رساند.

لازم به تذکر است که نهضت امام حسین «ع» بی گمان به خاموشی نمی گرانید و دیر یازود مردم را متنبه و دستگاه حاکم را رسوا می ساخت و لسی زینب، کاری را که در مدت زمانی طولانی باید انجام پذیرد، طی چند لحظه عملی ساخت و قطعاً اگر این اقدام شجاعانه و بی باکانه حضرت زینب نبود، لافل مردم کوفه تا مدت ها همچنان به خاموشی و خواب فرورفته بودند و عمال بنی امیه تا اندازه ای در کارشان موفق می شدند و لسی زینب «ع» خواب آنان را برآشف و زندگیشان را دگرگون ساخت و نظام ستم را درهم فروریخت و نتیجه همین قیام زینب بود که

حرکت‌های گوناگونی در کوفه پیدا شد، من جمله حرکت تواین که برای خونخواهی امام حسین بر باشد و حرکت‌های بسیار دیگر.

زینب در کاخ ستم

حضرت زینب نه تنها با مردم کوفه سخن گفت و آنان را بر آن کار زشتی که مرتکب شده بودند ملامت و عتاب کرد که در دارالاماره ابن زیاد نیز چنان پرخاشگروانه و نیرومندانه ایستاد و سخن گفت و آن پلیدرا که سرمست از پیروزی! بود، حقیر و کوچک شمرد که توان سخن گفتن را از او گرفت.

اینجادرالاماره، کاخ ظلم و ستم و مجلس ابن زیاد است؛ ابن زیاد کسی است که در جنایت و ستم، همتائی ندارد، او امروز بزرگترین و هولناکترین جنایتهای تاریخ را مرتکب شده است. و در طرف دیگر، زنی است اسیر، داغ‌دیده، برادران و فرزندان و جوانان، و یاران خود را در فجع ترین حادثه از دست داده، و اکنون با عده‌ای از زنان و کودکان یتیم، به حال اسارت، در کاخ ابن زیاد وارد شده است. از چنین زنی چه انتظار می‌رود؟ بی گمان اگر یلان روزگار به جای او بودند، توان سخن گفتن هم نداشتند چه رسد به اینکه آنچنان با ابهت و جلال و متاعبت ملع و شجاعت و شهامتی همانند علی «ع» ابن زیاد را به باد استهزا بگیرد و او را تحقیر کند و با سر بلند از حق و عدل دفاع کند و باطل و اهل باطل را مفتضح سازد.

ابن زیاد برای اینکه زینب کبری را کوچک شمرد، روبرو آن حضرت کرده گفت: خدای را شکر که شما را رسوا نمود و مردان شما را کشت و وحی و اخبارتان را دروغ گردانید!!

زینب «ع» این مرد آفرین روزگار، بی آنکه مهلت مجلس در روح بلندش کوچکترین تأثیری گذارد، بی‌سنگاهی تحقیر آمیز، در پاسخ فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا نَبِيًّا وَطَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ نَظْهَرًا. إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَهُوَ غَيْرُنَا. نَكَلْتُكَ أَفْكَكَ يَا بَنِي مَرْجَانَةَ!»

حمد و سپاس خدای را که ما را بوسیله پیامبرش گرامی داشت و از هر رجس و پلیدی و آلودگی، پاک و مبرا ساخت. و همانا شخص تهکار رسوا می‌شود و بد کار دروغ می‌گوید و او غیر از ما است، ما همت به عزایت بنشیند ای فرزند مرجانه!

عبدالله در حالی که از خشم، رگهای گردنش پر از خون شده بود، با مسخره گفت: چگونه دیدی کار خدا را درباره برادرت و خاندانت؟

زینب «ع» با همان بی اعتنائی فرمود: «مَا رَأَيْتَ إِلَّا جَبَلًا. أَوْلَيْتَ قَوْمَ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ يُسَبِّحُونَ فَتَخْتَصِمُونَ عِنْدَهُ فَاظْفَرُوا لِمَنْ الْفَلَجُ يَا بَنِي مَرْجَانَةَ.»

هر چه دیدم (چون در راه خدا بود) زیبایی و خیر بوده است. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آنها نوشته بود و از این روی به قتلگاه خویش - مردانه - شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را در یکجا جمع کند و در پیشگاه او محاکمه شوید تا معلوم شود حق با کیست ای پسر مرجانه!

راستی چقدر زینب بزرگ است! در برابر آن همه مصیبت‌های ناگوار بجای اینکه اظهار مظلومیت کند و از جور زمانه گله و شکایت نماید، می‌فرماید، چیزی جز زیبایی ندیدم، یعنی هر چه از دوست می‌رسد نیکوست. او حتی در آن لحظه‌ای که با جسد بی سر برادرش در قتلگاه مواجه شد، به خدایش عرضه داشت: مبارکها! این قربانی را از ما قبول فرما! چنین روح بلندی قطعاً در برابر دشمن کوچکترین ضعف از خود نشان نمی‌دهد.

مورخان می‌نویسند: وقتی گفتگوی زینب با عبدالله تمام شد، بقدری آن سرکش ستم پیشه خجالت زده شد که دیگر جوابی نگفت و سر برافکند.

زینب چنین شخصیت با عظمتی است که برامتی فرمان جادوانه تاریخ اسلام است و هر چه درباره عظمت و بزرگواری او بنویسند کم است ولی افسوس که جامعه ما هنوز نتوانسته این همه عظمت را درک کند و بی به چنین شخصیت استثنائی ببرد، البته هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که زینب را می‌تواند خوب معرفی کند، زینب را علی و حسین «ع» می‌شناسند زینب را آن کسی می‌شناسد که مسئولیت حمل اهانت سنگین الهی را به او واگذار می‌کند و مطمئن است. زینب در حال اسارت نیز لحظه‌ای از ادامه راه حسین غافل نمی‌ماند و تاجان به تن دارد از آرمان برادر دفاع می‌کند و در این راه، اسارت، شکنجه، اهانت و حتی تبعید از وطن نیز تحمل می‌نماید.

آری! بهتر است مبلغان و خطیبان ما بجای شمردن آن همه ضعف و عجز! شمه ای از عظمت زینب بگویند. درست است که زینب مظلوم بود و در تمام مراحل زندگی باناگواری ها و مصیبت های تلخ روبرو گردید ولی هیچگاه تن به ظلم نداده و در برابر ظالم اظهار عجز نکرد و برای خدا تمام آن مصیبت ها را تحمل کرد، گرچه بازگو کردن آن همه مصیبت ورنج، قلب مجبان و شیعبان را تا قیام قیامت به درد می آورد و هرگز اشکهای دوستان اهل بیت خشک نمی شود تا اینکه انتقام خون شهیدان کربلارا از یزیدیان در هر عصر و زمان بگیرند.

انقلاب زینب در شام

در هر صورت، زینب «ع» همراه با کاروان اسیران اهل بیت به شام رفت و در مجلس یزید نیز با همان عظمت و سربلندی، ایستادگی کرد و با سخنان علی گونه اش، چنان یزید را رسوا نمود که آن تاریکترین و خشن ترین چهره روزگار را به گریه واداشت. گویا با گریه اش خواست بفهماند که توانائی پاسخ گفتن ندارد چرا که با زبان گویای علی «ع» که در زینب مجسم شده، مواجه است و او کوچکتر از آن است که عرض اندام کند هر چند از نظر ظاهری، قدرت و حکومت با او است.

برای اینکه به نمونه ای دیگر از شجاعت زینب اشاره کرده باشیم، فرازهائی از خطبه غزای آن حضرت را در مجلس یزید ترجمه می کنیم، ولی هرگز حلاوت سخنان او را در ترجمه نخواهیم چشید و بجا است حتی برای درک کردن این سخنان بزرگ هم که شده برادران و خواهران عزیز زبان عربی را یاد بگیرند و آنگاه یک بار دیگر این خطبه را با دقت بخوانند و سپس با خطبه های خدای سخن، حضرت علی «ع» مقایسه کنند تا به بلاغت و فصاحت حضرت زینب پی ببرند.

حضرت زینب پیش از آنکه به خطبه بپردازد خطاب به یزید کرده فرمود: افسوس که ناچار به گفتگو با توهستم و گرنه من تو را کوچکتر و حقیرتر از این می دانم که با تو سخن گویم... قسم به خدا که جز خدا از کسی نمی ترسم و جز به او نزد کسی شکایت نمی برم... هر مکر و خدعه ای داری به کار گیر و هر تلاشی داری بکن و هر چه می توانی با ما دشمنی نما ولی بدان بخدا

سوگند نمی توانی یاد ما را محو کنی و ذکر اهل بیت را از بین ببری.

آنگاه سخنانی کوتاه رد و بدل می شود و پس از اینکه تمام حاضرین با شگفتی و تعجب، این همه شجاعت را ملاحظه می کنند، حضرت زینب خطبه اش را شروع می کند که اینک فرازهای کوتاهی از آن را نقل می کنیم:

«ای یزید! آیا پنداشتی که چون بر ما سخت گرفتگی و اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما تنگ نمودی، و ما را مانند اسیران به این طرف و آن طرف کشاندی، اکنون ما در نزد خدا خوار گشته ایم؟! و یا ترا در نزد او قرب و منزلتی است؟!... بدان که اگر خدا به تو مهلتی داده است، برای این است که می فرماید: «وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُبَلِّئُهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ، إِنَّمَا نُبَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ». کافران هرگز نپندارند که اگر به آنها مهلتی دادیم به سود آنان است، چرا که ما به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر گناه کنند و از آن پس عذابی خوار کننده، برایشان خواهد بود.

آیا این از عدالت است، ای فرزند آزادشدگان، که دختران و کنیزان خود را در پس پرده نگاهداری و دختران رسول خدا را مانند اسیران بهر سو بگردانی؟!...

آیا باز آرزو می کنی که ای کاش پیرمردان، که در بدر کشته شدند، امروز را شاهد بودند؟! بی آنکه خود را گنجه کار بشماری و یا گناهت را سنگین بدانی...

ای یزید! به خدا سوگند تو جز پوست خود نشکافتی و جز گوشت بدن خود قطع نکردی و خواه ناخواه بزودی بنزد رسول خدا «ص» باز خواهی گشت و اهل بیت و پاره های تنش را نزد او در حظيرة القدس خواهی یافت، همان روز که خداوند پراکندگی آنان را به اجتماع مبدل گرداند. «وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ». هرگز نپندارید آنان که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می یابند.

و بزودی تو و آن کس که ترا به این مقام رساند و بر

بقیه از زینب «ع» الگوی ایمان و استقامت

گردن مؤمنین مسلط کرد، خواهید دانست کدام یک از ما بد کارتر و از نظر نیرو، ضعیف تریم؛ در آن روزی که داور خدا است و دشمن طرف مقابل توجه ما است، و اعضای بدنش علیه تو گواهی خواهند داد... در آن هنگام که توجز به اعمالی که از پیش فرستاده ای دست رسی نخواهی داشت، به پسر مرجانه پناه می بری و او نیز به تو پناه می برد، در حالی که ناتوانی و پریشانی خود و همکاران و یارانت را در برابر میزان عدل الهی خواهی دید، در می یابی که بهترین توشه ای که برای خویشتن اندوخته ای، کشتن ذرّه محمد «ص» می باشد!!»

یزید از شنیدن این سخنان که چون نیزه ای بر قلبش وارد شده بود، از وحشت و تائر، بر خود می لرزید و توانائی پاسخ گفتن نداشت، ناچار روی را از زینب بگردانید. و پس از چندی که حضرت سجاد «ع» نیز سخنانی به او فرمود، شروع کرد ناسزا و

لعنت بر ابن مرجانه فرستادن، تا اینکه شاید خود را از آن مهلکه نجات دهد! و از آن پس دستور داد اهل بیت را با کمال احترام! به مدینه برگردانند.

این بود بخشی از زندگی سراسر افتخار و عظمت زینب «س» باشد که دختران و زنان ما از زندگانی آن حضرت توشه ای بگیرند و در سزاء و هزء، سختی ها و خوشی ها خدای را سپاس گویند و در حالی که بر مصیبت های زندگی صبر و تحمل می کنند، زینب وار، پیام رسان پیام شهیدان راه خدا باشند. و نه تنها در عمل که در نامگذاری نیز از این نام مقدس استفاده کرده و دختران خود را «زینب» بنامند به این آرزو که خوی زینب گیرند و شجاعت و شهامت را به ارث ببرند تا هم نامشان وهم کردارشان جاودانه بماند. و این سخن که در بین برخی مردم عوام و نادان رایج است که اگر نام زینب را برای فرزندان خود بگذارند، ستم کش و بیچاره می شود، نه تنها سخن بی اساس و دروغی است که قطعاً از شایعه های دشمنان اهل بیت است و هدفی جز مبارزه با این خاندان بویژه این نام مقدس ندارند.

بقیه از نهج البلاغه (شناخت خداوند)

ناتوان و نیازمند است و خدای تبارک و تعالی، قوی و عزیز است که نیازی به هیچ یک از اشیائی که آفریده ندارد و تمام بندگانش به او محتاج و نیازمندند.

۱- سوره توبه - آیه ۱۱۱. ۲- سوره بقره - آیه ۱۵۱.

۳- مرحوم حاجی سبزواری در تعریف اراده گوید:

«عقوب داع در کما الملاهی»

شوقاً مؤکداً ارادة

یعنی شوق مؤکدی که پس از انگیزه و درکی که با طبع ما سازگار است پیدا شود، آن شوق مؤکد را اراده می نامند.

مرحوم ملاصدرا در تعریف مقدمات اراده گوید: «... إِنَّا نَتَصَوَّرُ وَنُصَلِّقُ بِفَائِدَتِهِ الْعَائِدَةِ إِلَيْنَا تَصَدِّقاً ظَنِيّاً أَوْ جَهْلِيّاً أَوْ عِلْمِيّاً بِأَنَّ فِيهِ مَنَفَعَةً مَا أَوْخِرْنَا مَا مِنْ الْخَيْرَاتِ الْحَقِيقِيَّةِ أَوِ الظَّنِّيَّةِ عَائِدَةً إِلَى جَوْهَرِ ذَاتِنَا أَوْ إِلَى قُوَّةٍ مِنْ قُوَانَا، فَيَنْبَغُ مِنْ ذَلِكَ الْعِلْمُ التَّصَوُّرِيّ وَذَلِكَ الْحُكْمُ التَّصَدِّقِيّ، شَوْقٌ إِلَيْهِ، فَإِذَا قُوِيَ الشَّوْقُ النَّفْسَانِيّ وَاشْتَدَّتْ وَاهْتَزَّتْ الْقُوَّةُ الْإِرَادِيَّةُ، حَصَلَتِ الْإِرَادَةُ السُّنَّاتُ بِالْإِجْمَاعِ...» (اسفار - ج ۳ ص ۷۴).

۴- در توحید صدوق، روایتی در تعریف اراده مخلوق و اراده خالق از امام رضا علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرماید: «الارادة من المخلوق، الضمير وما يبدوله بعد ذلك من الفعل، واما من الله عز وجل فارادته لاحداثه لا غير ذلك لانه لا يترؤي ولا يهتم ولا يتفكر، وهذه الصفات متغية عنه، وهي من صفات

الخلق فإرادة الله هي الفعل لا غير ذلك يقول له: كُنْ فَيَكُونُ بِلَا لَفْظٍ وَلَا نَطْقٍ لِسَانٍ وَلَا هَمَّةٍ وَلَا تَفَكُّرٍ وَلَا كَيْفٍ لِذَلِكَ كَمَا أَنَّهُ بِلَا كَيْفٍ».

یعنی اراده مخلوق، امر درونی او است و آنچه پس از آن از کارها، از او سر می زند اما اراده خداوند همان احداث و ایجاد کردن و آفریدن او است نه چیز دیگر، زیرا او نمی اندیشد و قصد نمی کند و تفکر نمی نماید و این صفات در او راه ندارد چه اینها از صفات بندگان است و اما اراده خداوند همان فعل او است نه چیز دیگر بهر چه گوید: کن (باش)، فیکون (موجود می شود) بدون لفظ و با زبان سخن گفتن و آهنگ کردن و اندیشیدن و اراده خداوند چگونگی ندارد، چرا که «چگونگی» در ذات او راه ندارد.

و همچنین یکی از اصحاب گوید: خدمت امام باقر «ع» رسیدم، عمرو بن عبدالمطلب بر آن حضرت وارد شد و از آن حضرت پرسید: قربانت کردم! خداوند می فرماید: «ومن يحلل عليه غصبي فقد هوى» هر کس، غضب و خشم من بر او در آید، سقوط کرده است! این غضب خداوند چه می باشد؟

حضرت پاسخ فرمود: «هو العقاب یا عمرو. انه من زعم أن الله قد زال من شيء؛ إلى شيء فقد وصفه صفة مخلوق، وإن الله تعالى لا يستغزى شيء فيغتره».

ای عمرو! غضب خداوند همان کیفر او است. همانا اگر کسی خیال کند که خداوند از حالیی به حالیی دیگر منتقل می شود، او را به یکی از صفات بندگان، توصیف کرده است! و خداوند را چیزی از جا نمی کند (عصبانی نمی نماید) تا اینکه تغییرش دهد. (کافی - ج ۱ ص ۱۴۹).

۵- سوره توبه - آیه ۴. ۷- سوره فتح - آیه ۱۸.

۶- سوره آل عمران - آیه ۳۹. ۸- توحید صدوق - ص ۱۶۹.